

فقه و مبانی حقوق اسلامی

Jurisprudence and the Essentials of Islamic Law
Vol. 55, No. 2, Autumn & Winter 2022/2023

سال پنجاه و پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱
صص ۴۹۳-۴۷۵ (مقاله پژوهشی)

DOI: 10.22059/jjfil.2023.348237.669425

واکاوی فقهی نافرمانی مدنی در حکومت حقانی

محمد مهدی فر^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۶/۲۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱/۲۸)

چکیده

«نافرمانی مدنی» از یک سو نقض قانون یا مقررۀ مصوب در حکومتی است که از دیدگاه نافرمان مدنی برخوردار از پایه‌های حقانیت است و از سوی دیگر اعتراضی است به ناصوابی تصمیم حکمرانان. تحقیق کیفی پیش‌رو براساس روش کتابخانه‌ای و مبتنی بر تحلیل‌های فقهی معتبر در فقه شیعه سامان یافته است. نگارنده در این تحقیق بر آن است که اولاً «نافرمانی مدنی»، با دیگر مفاهیم فقهی متقارب تفاوت ماهوی و مرزی روشن دارد؛ ثانیاً براساس ادله «حجیت قطع»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «حق بر اعتراض»، حکم اولی نافرمانی مدنی «جواز» است. ثالثاً حکم اولی نافرمانی مدنی جزء احکامی است که با عروض عناوین ثانویه‌ای چون «اختلال نظام» قابل تغییر به «عدم جواز» است؛ رابعاً طبق عمومات «ضمنان» در صورت ورود خسارت بر اثر نافرمانی مدنی، خسارت زننده را باید ضامن دانست.

کلید واژه‌ها: نافرمانی مدنی، حکومت حقانی، حجیت قطع، امر به معروف و نهی از منکر، حق بر اعتراض.

۱. پژوهشگر مرکز پژوهشی مبنا؛ دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران (دانشکده‌گان فارابی)؛

Email: mohammadmahdifar@ut.ac.ir

مقدمه

نافرمانی مدنی (Civil Disobedience) یکی از مفاهیم جدید به شمار می‌آید که شهروندان یک جامعه با استفاده از آن به نحو مسالمت‌آمیز به بیان اعتراض خویش نسبت به اقدامات حکومت اقدام می‌کنند؛ اقدامی که پس از ناامیدی آنان از طی راه‌های قانونی با استفاده از قانون‌شکنی انجام می‌شود. مسئله «نافرمانی مدنی» علاوه بر دانش فقه، در برخی علوم دیگر مانند حقوق عمومی نیز قابل بررسی است؛ اما در نوشتار حاضر هدف نگارنده صرفاً بررسی موضوع از بعد نخست است. بررسی فقهی نافرمانی مدنی نیز می‌تواند معطوف به بررسی مسئله در حکومت حقانی یا غیر حقانی باشد و همان‌گونه که از عنوان این نوشتار پیداست، واکاوی مسئله در حکومت حقانی مقصود است. مقصود از حکومت حقانی در این تحقیق حکومتی است که از دیدگاه جامعه از حق فرمانروایی برخوردار باشد (دوگان، ۴) که این امر ناشی از تطابق نحوه به قدرت رسیدن زمامداران با اعتقاد همه یا اکثریت افراد در نحوه صحیح بر مسند قدرت نشستن است. (ابوالحمد، ۲۴۵)

پیشینه تحقیق

هرچند تحقیق در زمینه نافرمانی مدنی امری بی‌سابقه نیست، اما پژوهش‌های انجام‌شده، غالباً معطوف به واکاوی مسئله از منظرهای غیرفقهی بوده‌اند و میان آن‌ها اندک مواردی نیز یافت می‌شوند که به بررسی مسئله از نظرگاه فقه پرداخته‌اند که موارد زیر، پژوهش حاضر را از تحقیقات پیشین متمایز می‌نماید:

اول: متمرکز بودن بحث در بررسی مسئله در حکومت حقانی از منظر فقه؛ دوم: نوآوری در به‌کارگیری برخی مستندات فقهی مغفول در پژوهش‌های سابق؛ علاوه بر ارائه تبیینی جدید از برخی مستندات فقهی ناظر به مسئله؛ سوم: حصر اقسام نافرمانی مدنی و بررسی جداگانه حکم اولی آن‌ها که امری بی‌سابقه در تحقیقات است؛ چرا که در تحقیقات ارزشمند پیشین، به مبانی مبحث و بررسی اصل مسئله بدون ورود به جزئیات و فروع آن اکتفا شده است؛ چهارم: جامعیت بحث فقهی به دلیل بررسی مستقل هر یک از احکام تکلیفی اولی، ثانوی و حکم وضعی.

مرز نافرمانی مدنی از برخی عناوین فقهی متقارب

هرچند غرض از تحقیق حاضر، «حکم شناسی» نافرمانی مدنی در حکومت حقانی بر

اساس فقه شیعه است؛ اما از آنجا که رتبه «حکم» همواره متأخر از «موضوع» است، لذا تبیین مفهوم مذکور پیش از ورود به حکم شناسی آن ضروری می‌نماید. این امر اولاً تفاوت نافرمانی مدنی را با سایر عناوین فقهی متقارب از لحاظ مفهومی و حکمی روشن می‌کند و ثانیاً از پیشامد اشتباه در سنخ‌شناسی حکم نافرمانی مدنی که ناشی از خلط مفهومی آن با مفاهیم پیش‌گفته است جلوگیری می‌کند. بنابراین ابتدا اصطلاحات فقهی قریب به «نافرمانی مدنی» ذیلاً در حد نیاز مرور می‌گردند و در آخر نیز واکاوی مفهوم نافرمانی مدنی از دیدگان خواننده گرامی خواهدگذشت.

۱. بغی

معنای لغوی: ماده «بغی» در حالت مصدری به معنای «ستم کردن، فساد و قصد فساد» آمده است و اصل آن را می‌توان «تجاوز از حد» دانست. ماده مذکور در صورتی که متعدی بنفسه استعمال شود، به معنای طلب کردن است و اگر با حرف جرّ «علی» متعدی گردد، به معنای «ستم کردن» بوده و اسم فاعل آن «باغی (مفرد) و بغاة (جمع مکسر)» است؛ همچنین ماده مذکور در صورت استعمال به صورت لازم، به معنای تلاش در راستای فساد و خروج از حق است. (الفراهیدی، ۴/۴۵۳)

معنای اصطلاحی: «بغی» در اصطلاحات فقهی به معنای خروج از اطاعت امام و جنگ و ستیز با اوست؛ به این دسته از افراد، «اهل بغی» اطلاق می‌شود همان‌گونه که ثابت‌قدمان در تبعیت از امام «اهل عدل» خوانده می‌شوند.

تعریف مذکور از «بغی» را می‌توان تعریفی به شمار آورد که موردپذیرش تمام فقها قرار گرفته است، (هاشمی شاهرودی، ۱۰۹/۴) هرچند که در بیان تعاریف خویش از بغی نسبت به استعمال برخی از قیدها در تعریف اختلافی میان آنان مشاهده می‌شود. به‌عنوان نمونه می‌توان در این مجال به برخی از تعاریف ارائه‌شده توسط برخی از فقهای شیعه و هر یک از مذاهب چهارگانه اهل سنت به اختصار اشاره کرد:

۱. فقهای امامیه: خروج بر امام عادل علیه‌السلام؛ (نجفی، ۲۱/۳۲۳) خروج بر امام معصوم یا منصوب خاص یا عام وی؛ (مشکینی اردبیلی، مصطلحات الفقه و معظم عناوین الموضوعية، ۱۱۰)

۲. فقهای حنفیه: خروج ناحق بر امام حق؛ (ابن عابدین، ۴/۲۶۱)

۳. فقهای مالکی: کشتار بر اساس تأویل و خروج بر امام یا خودداری از فرمان‌برداری

از او یا امتناع از اداء حق واجب، مانند پرداخت زکات؛ (ابن جزی الکلبی، ۲۳۸)
 ۴. فقهای حنبلی: خروج از طاعت امام - عادل یا غیر عادل - و جنگ و ستیز با وی؛
 (البهوتی الحنبلی، ۱۶۰-۱۵۸ / ۶)
 ۵. فقهای شافعی: مخالفت با امام عادل به دلیل خروج از طاعت او با امتناع از اداء
 واجب به او یا غیر آن. (النووی، ۵۰/۱۰)

احکام فقهی مربوط به «بغی»: وجوب جهاد با اهل بغی را می‌بایست از احکام
 اتفافی میان فقها به‌شمار آورد (هاشمی شاهرودی، ۱۱۰/۴) که مستند به آیه ۹ سوره
 حجرات است. مقابله با اهل بغی از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی از فقها تأخیر
 در رفتن به جهاد با آنان را پس از اعلان جهاد توسط امام، جزء گناهان کبیره برشمرده
 و فرار از آن را همانند فرار از جهاد با مشرکین دانسته‌اند. (نجفی، ۳۲۵ / ۲۱) شایان ذکر
 است که هرچند میان فقها نسبت به وجوب جهاد با اهل بغی، اختلافی نیست و در
 خصوص برخی شرایط تحقق «بغی» نیز میان آنان وحدت دیدگاه وجود دارد، اما در
 خصوص برخی دیگر از شرایط، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. (به‌عنوان نمونه نک:
 النووی، ۵۲/۱۰؛ نجفی، ۳۲۱/۲۱-۳۲۲؛ الطوسی، ۲۶۵/۷؛ القرافی، ۶/۱۲؛ حلی، ۴۰۷/۹؛
 الماوردی، ۱۰۲/۱۳).

۲. محاربه

دومین عنوان نزدیک به «نافرمانی مدنی» عنوان «محاربه» است که برای روشن شدن مرز
 آن با موضوع تحقیق در ادامه واکاوی می‌شود.

معنای لغوی: «محاربه» مصدر باب «مفاعلة» از ریشه «حرب» است. لغت شناسان
 معنای «محاربه» را نبرد و کارزار و متضاد با مفهوم صلح و آشتی معرفی کرده‌اند.
 (الزبیدی، ۴۱۰/۱) به دلیل مشهور بودن معنای واژه در زبان فارسی و وضوح آن، به
 همین میزان معنای لغوی اکتفا می‌شود.

معنای اصطلاحی: می‌توان عنوان «محاربه» را شامل اعمالی دانست که طی آن‌ها
 فاعل یا فاعلان با کشیدن یا حمل اسلحه قصد ترساندن مردم را داشته باشند. (نجفی،
 ۵۶۴/۴۱) اشاره باید کرد که مسلحانه بودن، شرطی است که فقها بالاجماع آن را شرط
 تحقق عنوان می‌دانند. (الطوسی، ۴۵/۵؛ القحطانی و دیگران، ۳۶۹/۱۰-۳۷۱).

احکام فقهی مربوط به «محاربه»: قرآن کریم چهار نوع مجازات را برای محارب،

در آیه ۳۳ سوره مائده مقرر کرده است که البته در اینکه موارد مذکور آیا به نحو تخییر هستند یا ترتیب میان فقها اختلاف وجود دارد. (انصاری، ۴۶۰/۹)

۳. افساد فی الأرض

«افساد فی الأرض» آخرین عنوان نزدیک به «نافرمانی مدنی» است که در این قسمت بررسی می‌شود.

معنای لغوی: از لحاظ لغوی، «افساد» مصدر باب «إفعال» از ریشه «فسد» و به معنای تباه کردن در برابر اصلاح کردن است. (بن عباد، ۲۸۸/۸)

معنای اصطلاحی و حکم فقهی: عنوان «افساد فی الأرض» در آیاتی چند از قرآن کریم آمده است؛ مانند سوره مائده / ۳۲-۳۳. میان اندیشمندان مسلمان در خصوص معنای «افساد فی الأرض» در کلام الهی اختلافی بدین صورت وجود دارد: برخی «افساد» را نه معنایی مستقل از «محاربه» بلکه از باب عطف بیان و توضیحی برای «محاربه» قلمداد کرده‌اند؛ (القحطانی و دیگران، ۲۰۱۲ م: ۳۴۲ / ۱۰؛ القرطبی، ۵۵۲/۷-۵۵۳؛ هاشمی شاهرودی، مقالات فقهیه، ۱۱۱) در مقابل، برخی دیگر از فقها عطف «فساد» بر «نفس» به وسیله «أو» در آیه ۳۲ سوره مائده را نشان از این دانسته‌اند که این عنوان مستقل است که کیفر آن همانند «محاربه» است. در مورد معنای اصطلاحی مورد نظر، دو تعریف مغایر به نحو زیر ارائه شده است: ۱. هرگونه عمل سوئی که به تشخیص حاکم اسلامی، صدق عنوان مذکور بر آن عمل از لحاظ عرفی صحیح باشد. (ایروانی، ۸۱۱/۲-۸۱۴) ۲. مجموعه‌ای از اعمال و رفتارها است که جامعه انسانی را از وضعیت طبیعی خود که زیست توأم با امنیت و ثبات است خارج می‌نمایند. (هاشمی شاهرودی، مقالات فقهیه، ۱۰۸-۱۱۱)

۴. نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی ترکیبی است وصفی و متشکل از دو واژه «نافرمانی» به معنای عدم اطاعت از حکومت و «مدنی» به معنای «شهروندی» و «متمدنانه». مفهوم «نافرمانی مدنی» با عناوین مذکور در بندهای پیشین دارای تباین مفهومی است؛ چراکه «نافرمانی مدنی» به دلیل متوجه قوانین و مقررات بودن آن و نه نشانه گرفتن اصل نظام سیاسی، با مفهوم «بغی»، به دلیل مسالمت‌آمیز بودن آن، با مفهوم «محاربه» و به دلیل اندیشه

اصلاح طلبانه، با مفهوم «افساد فی الأرض» مابین است؛ نتیجه آنکه «نافرمانی مدنی» به جهت عدم اندراج تحت هیچ‌یک از عناوین مذکور، محکوم به حکم آن‌ها نیز نمی‌شود و حکم آن را جداگانه باید مورد بررسی قرار داد. برای نافرمانی مدنی تعاریف متعددی ارائه شده است. (رک: اکبری، ۱۴) می‌توان مهم‌ترین نظریه‌پرداز نافرمانی مدنی را «جان رالز» (John Rawls) دانست. رالز نافرمانی مدنی را «حرکتی علنی، مسالمت‌آمیز، وجدان مندانانه و با این حال، اقدام سیاسی خلاف قانونی می‌داند، که معمولاً با انگیزه ایجاد تغییر در قانون یا سیاست‌گذاری‌های حکومت انجام می‌گیرد». (Rawls. 321;) (Milligan. 175) نظریه او برای جامعه‌ای به نسبت دادگر طراحی شده، که در بیشتر مواقع به سامان است، ولی در آن، مواردی از نقص جدی بی‌عدالتی رخ می‌دهد. (Ibid. 319) تعریف او، که به نظر می‌رسد از کامل‌ترین تعاریف است، از عناصری مانند «نقض آگاهانه و عمدانه قانون»، «عمل سیاسی بودن»، «آشکار و عمومی بودن»، «غیر خشن بودن»، و «همراه بودن با پذیرش مجازات» تشکیل شده است. (رالز، ۵۴۷)

با توجه به تعاریف گوناگون از دیدگاه نگارنده، می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد: «سرپیچی مسالمت‌آمیز از تصمیمات دولتی با هدف اعتراض به‌حقانی نبودن تصمیمات صادره پس از طی راه‌های قانونی». (مهدی‌فر و همکاران، ۱۶-۲۲)

واکاوی فقهی نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی علاوه بر تبیین مفهومی با دیگر عناوین معروف فقهی، از جهت دیگری نیز با آنان متفاوت است و آن موجود نبودن اصطلاح نافرمانی مدنی در متون دینی به دلیل جدید بودن آن است. در مطلب پیشین، ملاحظه شد که حکم هر یک از عناوین سه‌گانه بغی، محاربه و افساد فی الأرض - بنابر دیدگاهی که آن را مستقلاً جرم‌انگاری می‌نماید - به صورت صریح در منابع دینی ذکر شده و شارع مقدس برای آن‌ها جعل حکم کرده است؛ اما در «نافرمانی مدنی» وضعیت کمی متفاوت است؛ چرا که در منابع دینی عنوان «العصیان المدنی» یا مترادف دیگری برای آن ذکر نشده است. این امر نیز به دلیل آن است که جعل شدن اصطلاح مذکور، قرن‌ها پس از عصر نزول و حضور معصومین علیهم‌السلام بوده و خواستگاه آن را باید در اواخر نیمه نخست قرن ۱۹ میلادی در اقدامات هنری دیوید ثورو (Henry David Thoreau) دانست. (Haniff Hassan. 9)

براساس تفاوت‌های نافرمانی مدنی با دیگر مفاهیم و نیز خالی نبودن وقایع و افعال

مکلفین از حکم شرعی که مستلزم تعیین حکم مسئله است، باید گفت که سنخ‌شناسی حکم فقهی «نافرمانی مدنی» امری است لازم و ممکن که از رهگذر توجه به «ماهیت» عمل - نه با جستجوی عین اصطلاح - به سرانجام می‌رسد و نتیجه آن می‌بایست تعیین احکام تکلیفی اولیه و ثانویه و نیز حکم وضعی نافرمانی مدنی در حکومت حقانی باشد. واکاوی فقهی صورت گرفته در نوشتار حاضر، بر پایه استدلال‌های مقبول در فقه شیعه است؛ البته این بدان معنا نیست که راقم سطور از بررسی منابع فقهی اهل سنت در این خصوص غفلت ورزیده است؛ بلکه پس از بررسی، چون آن‌ها را خارج از دو صورت ذیل نیافت، از نقل و بررسی آن‌ها خودداری کرد: صورت اول مستندات بود که به صورت مشترک در فقه اهل سنت و فقه شیعه در استدلال‌های فقهی برای مسئله مورد استفاده قرار گرفته‌اند؛ به عنوان نمونه می‌توان تمسک به «امر به معروف و نهی از منکر» را در زمره چنین مواردی دانست. (به عنوان نمونه نک: الجوارنة و القادری، العصیان المدنی) صورت دوم نیز استدلال‌هایی هستند که به ادله‌ای مانند «مصلح مرسله» که از منظر فقه شیعه «فاقد حجیت» هستند استناد می‌کنند. (نک: Haniff Hassan. Civil disobedience in Islam)

۳. مستندات حکم اولی نافرمانی مدنی

مقصود از «حکم اولی» که از آن به «حکم واقعی اولی» نیز یاد می‌شود، حکم شرعی جعل شده برای افعال مکلفین به لحاظ ذات عمل در حالت طبیعی است، بدون آنکه امور عارضی که ممکن است گاهی پدید آیند و همراه با آن عمل شوند مورد توجه قرار گیرند. (حسینی، ۱۵۷؛ مشکینی اردبیلی، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، ۱۲۴) به عنوان نمونه، در حالت اولی، حکم «روزه گرفتن در ماه رمضان» وجوب است، اما حالات عارضی مانند تهدید قرار گرفتن حیات شخص در صورت روزه گرفتن، در حکم مذکور لحاظ نشده‌اند. با این توضیح اکنون در پی پاسخ بدین پرسش هستیم که از لحاظ فقهی، «حکم اولی» نافرمانی مدنی چیست؟ ذیلاً ادله‌ای که می‌توان به آن‌ها برای دست‌یابی به حکم اولی نافرمانی مدنی تمسک کرد ابتدا مورد بررسی قرار می‌گیرند و در بخش چهارم مقاله پس از بیان اقسام نافرمانی مدنی، حکم هر قسم براساس ادله ذیل بیان خواهد شد.

۳-۱. حجیت قطع

«حجیت قطع» یکی از بنیادین‌ترین مباحث علم اصول فقه است که ریشه و مبنای سایر

ادله مانند ظنون معتبر نیز به آن ختم می‌شود. اصولیان بر این امر اتفاق دارند که «قطع» حجت بوده و انسان بر اساس آن می‌تواند عمل نماید (خراسانی، ۱۳۹/۳). نتیجه عمل به حجت مذکور در محل بحث، تبعیت نکردن از تصمیمات ناصواب دولت است. بنابراین اقدام شخصی که نافرمانی مدنی وی بر خواسته از یقین به ناصوابی تصمیم مقامات دولتی است و آن را خلاف شرع، عدالت و امثال آن می‌یابد، می‌بایست اقدامی بر اساس «حجت شرعی» ارزیابی شود. در مطلب سابق نیز تفاوتی بین دو قسم قطع -طریقی و موضوعی- وجود ندارد؛ زیرا همان‌گونه که برخی از اصولیان به‌درستی تصریح کرده‌اند در موارد «قطع طریقی» (که در محل بحث نیز تمام یا حداقل غالب موارد این‌گونه هستند)، حتی شارع مقدس نیز مجاز به منع از عمل بر اساس آن نیست، چراکه اگر شارع از عمل کردن طبق آن نهی کند این امر مستلزم «تناقض» برای مکلف خواهد شد، (انصاری، ۳۱/۱) و در موارد «قطع موضوعی» نیز با حصول یقین، شخص موظف خواهد بود که مطابق آن عمل نماید. برای توضیح بیشتر در خصوص دو قسم مذکور به‌اختصار می‌توان گفت هنگامی که شارع مقدس نسبت به یک فعل، امر می‌کند مانند اقامه نماز هنگام زوال آفتاب یا از چیزی نهی می‌نماید، مانند منع از خوردن شراب، در صورتی که مکلف قطع به زوال آفتاب یا شراب بودن مایعی پیدا می‌کند، می‌بایست متناسب با حکم شارع به آن عمل مبادرت کند یا از آن اجتناب نماید. در تکالیفی مانند مثال‌های پیشین که حکم بر خود موضوع (خمر و زوال آفتاب) بار شده است و قطع پیدا کردن به آن توسط شارع بیان نشده و جزء موضوع به شمار نرفته است، «قطع مکلف» صرفاً راه و «طریق» برای احراز تکلیف است که هرگاه حاصل شود، شخص به تکلیف خود لازم است مطابق با امر یا نهی شارع عمل نماید. اما اگر شارع در ضمن تکلیف، قطع را به‌عنوان جزء موضوع به شمار آورد، به آن قطع، «قطع موضوعی» اطلاق می‌شود؛ مثلاً شارع به‌جای آنکه بگوید «نوشیدن خمر حرام است» این‌گونه جعل حکم نماید: «آنچه یقین به شراب بودنش پیدا کنید، نوشیدنش حرام است». همان‌گونه که پیداست در این فرض دیگر امارات سبب حکم به حرمت نبوده و صرفاً قطع است که سبب تنجز تکلیف می‌شود. (حسینی، ۲۴۵)

بر این اساس، در صورت یقین به ناصوابی یک تصمیم، چه اینکه از موارد غیرشرعی باشد که تمام موارد آن از مصادیق قطع طریقی هستند و چه آنکه از امور شرعی باشد که ممکن است از مصادیق قطع طریقی یا موضوعی باشد، نافرمان مدنی به دلیل حجتی

قطع) که برای وی حاصل شده است مجاز است از تبعیت کردن از آن تصمیم ناصواب امتناع نماید و از این رهگذر امید داشته باشد که تصمیم‌گیرندگان در شیوه نادرست اتخاذی خود تجدیدنظر نمایند.

۲-۳. امر به معروف و نهی از منکر

یکی دیگر از ادله‌ای که می‌توان به آن برای یافتن حکم فقهی نافرمانی مدنی تمسک نمود، ادله «امر به معروف و نهی از منکر» هستند. دلیل مذکور را می‌توان یکی از روشن‌ترین دلایل فقهی نافرمانی مدنی دانست که به موجب آن، عمل نافرمانی در برخی از حالات - وجود شرایط امر به معروف و نهی از منکر - واجب خواهد بود. مراجعه به ادله امر به معروف و نهی از منکر نشان دهنده آن است که فریضه مذکور منحصر به یک شیوه خاص نبوده و مراتب مختلفی را از عدم رضایت قلبی تا کارزار با ستمکار شامل شود؛ این امر سبب می‌شود که نافرمانی مدنی را به صورت روشن‌تر یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر به حساب آوریم چرا که اعتراض مذکور، محدود به شیوه خاصی مانند اعتراض زبانی نیست.

بر این اساس، تمام ادله منادی به سوی امر به معروف و نهی از منکر، شامل نافرمانی مدنی نیز شده و با فراهم بودن شرایط همان حکم فقهی امر به معروف و نهی از منکر را داراست. از سوی دیگر و جدا از عالم تکلیف، باید توجه داشت که تمام آثار تکوینی مترتب بر امتثال یا ترک امر به معروف و نهی از منکر که در روایات به آن‌ها اشاره شده است، بر نافرمانی مدنی نیز به عنوان یکی از مصادیق آن مترتب خواهد بود. به عنوان نمونه می‌توان به روایت ذیل که از امام رضا علیه السلام نقل شده است، توجه نمود: «یا آنکه به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید یا اینکه شروران بر شما مسلط می‌گردند؛ در این صورت اگر نیکان شما دست به دعا شوند، دعایشان مستجاب نخواهد شد». (حر عاملی، ۱۱۸/۱۶) بر اساس روایت مذکور، مسلط شدن ستمکاران بر جامعه یکی از آثاری است که برای ترک امر به معروف و نهی از منکر ذکر شده است؛ همان‌طور که ملاحظه می‌شود، منع گسترش ستم و نهادینه شدن آن در جامعه سیاسی که از اهداف نافرمانی مدنی به شمار می‌آید، در امر به معروف و نهی از منکر مورد توجه قرار گرفته است. در آخر نباید از نظر دور داشت که خداوند متعال، امت مسلمان را به سبب اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر، برترین امت‌ها دانسته است: «شما بهترین

امتی بودید که برای مردم پدیدار شدید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید». (آل عمران/۱۱۰) بر این اساس نافرمانی مدنی را همواره باید با توجه به این امر، با دیدگاه مثبت و به مثابه نظارت درونی امت اسلامی بر خود نگریست که امت را از لغزش‌هایی که احیاناً ممکن است با آن مواجه شود، محافظت می‌کند. نتیجه آنکه امر به معروف و نهی از منکر با مصادیق متعددی که دارد - از جمله نافرمانی مدنی - از استمرار و استقرار انحراف در جامعه اسلامی جلوگیری کرده و آن را به صورت بالفعل متصف به عنوان «بهترین امت‌ها» می‌کند.

۳-۳. حق بر اعتراض

برای جواز نافرمانی مدنی می‌توان به آیه ۱۴۸ سوره نساء تمسک نمود: «خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی‌ها را اظهار کند، مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است.» خداوند در این آیه کریمه، برای حکم عام تشویق بندگان به بازگو نکردن بدی‌های دیگران و گفتار پسندیده، استثنائی ذکر می‌کند و آن در وضعیت مورد ستم واقع شدن است. در این صورت اشخاص می‌توانند با غیبت کردن از ظالم و بازگویی ستم‌های وی، به اعتراض پرداخته و از این رهگذر جهت احقاق حق خویش اقدام نمایند. (مکارم شیرازی، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، ۱۸۳/۴)

بنابراین می‌توان آیه را دالّ بر جواز «نافرمانی مدنی» به عنوان یکی از مصادیق آیه - جواز اظهار بدی‌ها در صورت تحقق ستم - به شمار آورد. به عبارت دیگر، قرآن کریم «حق اعتراض» را برای مظلوم شناسایی کرده است تا از رهگذر آن، با علنی کردن ظلم روا شده و توجه دادن افکار عمومی به آن، ستم را از خویش دور کرده و حق خود را باز پس گیرد. اگر استدلال مذکور را در کنار برخی دیگر از آموزه‌های دینی مدنظر قرار دهیم، نتیجه‌ای بالاتر از صرف به حق بودن اعتراض به دست می‌آید و آن «تکلیف» به اعمال کردن حق مزبور است. توضیح آنکه در روایات اهل بیت علیهم السلام هنگام رخداد ستم، در کنار «ظالم» برخی دیگر از افراد نیز مورد نکوهش قرار گرفته‌اند؛ به عنوان مثال امام صادق علیه السلام نه تنها ظالم و کمک‌کننده به او بلکه شخصی که به آن ظلم راضی است را نیز به عنوان شریک معرفی می‌نماید. (کلینی، ۳۰/۴) بر این اساس سکوت و عدم اعتراض با فرض تمکن از آن، به دلیل اندراج تحت عنوان «رضایت به ظلم» سبب می‌شود که واکنش به ستم و اعتراض به آن را به مثابه تکلیف برای افراد شناسایی

نماییم و آن را فراتر از یک حق که اعمالش جایز است به شمار آوریم. خلاصه آنکه از آیه ۱۴۸ سوره نساء می‌توان جواز نافرمانی مدنی و نیز لزوم آن را پس از جمع با سایر ادله فقهی استفاده کرد. البته ذکر این نکته در پایان نیز ضروری می‌نماید که استدلال به دلیل مذکور برای تمام اقسام نافرمانی مدنی منوط به آن است که تمام اقسام نافرمانی مدنی را بر خواسته از ظلم و در اعتراض به آن بدانیم؛ اما اگر در تمام موارد نافرمانی مدنی، اعتراض را لزوماً علیه ظلم و ستم به شمار نیاوریم، آنگاه استدلال به دلیل حاضر صرفاً در مواردی صحیح خواهد بود که نافرمانی بر اساس ظلم محقق شده باشد.

۴- اقسام نافرمانی مدنی و حکم اولی آن‌ها

بر اساس ادله پیشین، یعنی «حجیت قطع»، «حق بر اعتراض»، و «امر به معروف و نهی از منکر» این نتیجه به دست آمد که حکم اولی «نافرمانی مدنی» از منظر فقه، جواز است؛ اما از آنجاکه نافرمانی مدنی از طرق مختلفی ممکن است تحقق یابد، برای روشن‌تر شدن مسئله، ذیلاً هر یک از فروع مختلف آن ذکر و حکم هر یک به صورت مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرد. شایان ذکر است اقسامی که در ادامه ذکر می‌شوند، بر اساس تقسیم «نافرمانی مدنی» بر پایه معیار «تصمیم مورد تخلف توسط نافرمان مدنی» است. توضیح بیشتر در خصوص منشأ تقسیم حالت‌های ذیل این است: اعتراض شخص در نافرمانی مدنی هر چند برانگیخته از تصمیم خاصی است که مقامات حکومت در قالب سیاست، قانون، آیین‌نامه یا امثال آن‌ها اتخاذ شده است؛ اما این‌گونه نیست که نافرمان مدنی همواره برای ابراز اعتراض خویش، صرفاً عدم تمکین از آن تصمیم خاص را برگزیند و در اصطلاح از نافرمانی مستقیم استفاده کند؛ بلکه ممکن است در اعتراض به یک سیاست ابلاغی دولت، از اجرای یکی دیگر از قوانین سر باز زند که چه بسا مشروعیت آن را بی‌خدا می‌داند و به عبارت دیگر نافرمانی غیرمستقیم را ترجیح دهد. (تقی‌پور و متقی، ۲۶۰-۲۶۱) بر این اساس می‌توان صورت‌های مختلفی برای نافرمانی مدنی به شرح ذیل برشمرد که نافرمانان مدنی ممکن است هر یک از آن قالب‌ها را برای سرپیچی برگزینند:

۴-۱. سرپیچی از تصمیم ناصواب (نافرمانی مستقیم)

حکم نافرمانی مدنی در این فرض، جواز است چرا که ادله‌ی سه‌گانه که بر اساس آن‌ها حکم جواز نافرمانی استفاده می‌شود بر نافرمانی مستقیم قابل تطبیق هستند و در این

خصوص توضیحی زائد بر ادله مزبور نیاز نیست.

۴-۲. سرپیچی از دیگر قوانین و مقررات دولتی (نافرمانی غیرمستقیم)

انتخاب سرپیچی از سایر قوانین و مقررات به جای نافرمانی از آن تصمیم که به اعتقاد نافرمان مدنی ناصواب است، می‌تواند معلول یکی از دلایل ذیل باشد:

۴-۲-۱. نافرمان مدنی که خود را قادر به سرپیچی از تصمیم ناصواب نمی‌بیند، سرباززدن از اجرای دیگر تصمیمات دولتی را به مثابه مقدمه رسیدن به هدف خویش - بازنگری حکومت در تصمیم ناصواب اتخاذشده - برمی‌گزیند؛ بنابراین اگر سرپیچی مذکور از دیدگاه نافرمانان مدنی:

۴-۲-۱-۱. «مقدمه منحصره» برای تجدیدنظر دولت در تصمیم ناصواب باشد، مشمول ادله پنجگانه پیشین بوده و حکم آن همانند نافرمانی مستقیم، جواز است چراکه مشمول همان ادله است با این تفاوت اندک که ترتیب انطباق ادله بر آن از باب مقدمه و ذی‌المقدمه است.

۴-۲-۱-۲. «مقدمه غیر منحصره» باشد یعنی نافرمانان مدنی ضمن ناگزیر بودن از انتخاب نافرمانی غیرمستقیم، خود را بین گزینش موارد متعددی از تصمیمات صحیح مقامات دولتی، مخیر می‌یابند به نحوی که همه آن‌ها نافرمانان را به هدف می‌رسانند، در این صورت:

الف. اگر شخص، بین موارد مختلف پیش روی خود، هیچ‌گونه ترجیحی از لحاظ کارآمدی یا پیامدهای گوناگون ملاحظه نکند، در این صورت نظیر «مصادیق واجب تخیری» می‌تواند یکی از تصمیمات مختلف را برای سرپیچی اختیار کند.

ب. اگر شخص، بین موارد مختلف، از حیث کارایی یا پیامدهای مترتب بر آن‌ها تفاوت مشاهده کند، در این فرض با استفاده از قاعده «اهم و مهم»، گزینه‌ای را برای سرپیچی می‌بایست اختیار نماید که از پیامدهای منفی کم‌تری برخوردار است؛ به عبارت دیگر گزینه‌ای را باید ترجیح دهد که علاوه بر برخورداری از ملاک بیشتر بودن مصلحت بر مفسده، گزینش آن نسبت به سایر موارد هم‌عرض نیز دارای ترجیح باشد.

۴-۲-۲. نافرمان مدنی در عین حال که خود را قادر به سرپیچی از تصمیم ناصواب (نافرمانی مستقیم) می‌یابد، با این حال طی کردن آن مسیر را جهت ابراز اعتراض ترجیح نداده و نافرمانی غیرمستقیم را اختیار می‌کند. دلیل این تصمیم می‌تواند ناشی از علل

مختلفی باشد؛ مانند اینکه شخص، نافرمانی مدنی مستقیم از تصمیم مورد اعتراض را از قدرت کافی برای الزام دولت به تغییر و اصلاح تصمیم ناعادلانه خود نمی‌یابد؛ بنابراین وی گزینه دیگری را برای رسیدن به هدف خویش برمی‌گزیند. به نظر می‌رسد حکم این فرض همانند فرضی است که شخص، توان نافرمانی از تصمیم ناصواب ندارد؛ (صورت ۲-۱) چراکه هدف از نافرمانی مدنی، اصلاح و برقراری حق و عدالت است و این غایت است که در این میان «موضوعیت» داشته و سرپیچی از دستورات، صرفاً از جنبه «طریقی» برخوردارند؛ لذاست که اگر نافرمانی مستقیم به دلایل مختلف از رساندن شخص به سرمنزل مقصود ناتوان باشد، استفاده از آن بیهوده و بی‌ثمر است و نافرمانان مدنی ناگزیر از جایگزینی آن با نافرمانی غیرمستقیم هستند.

۲-۲-۳. نافرمان مدنی خود را بین سرپیچی از تصمیم «ناصواب» (نافرمانی مستقیم) و دیگر تصمیم‌های «صواب» دولت (نافرمانی غیرمستقیم)، مخیر یافته و طی کردن هر دو مسیر را موصل به مقصود می‌بیند. در این صورت دو فرض ذیل متصور هستند:

۲-۲-۳-۱. اگر بین دو قسم نافرمانی مستقیم و غیرمستقیم، از حیث کارایی و پیامد ترجیحی وجود نداشته باشد، شخص، صرفاً مجاز به نافرمانی از تصمیم ناصواب و اختیار نافرمانی مستقیم است؛ زیرا مادامی که تخلف از یک قاعده و تصمیم ناصحیح ممکن است نوبت به سرپیچی از تصمیم صحیح نخواهد رسید. بله اگر تصمیم دیگری که عزم بر نقض آن است، خارج از محدوده اوامر و نواهی شرعی باشد و نقض آن خالی از مفسده ملزومه است، شاید بتوان جواز هر یک از دو قسم نافرمانی مستقیم و غیرمستقیم را در این فرض جایز دانست مخصوصاً اگر نافرمانی غیرمستقیم همراه با برخی ترجیحات مانند سرعت در به نتیجه رساندن باشد. البته این نتیجه زمانی صحیح خواهد بود که قائل به این نباشیم که اطاعت از مقررات صواب حکومت حقانی، شرعاً لازم است حتی در مواردی که در حیطه مباحات به معنای اعم وضع شده باشند. بر این اساس در فرض موردنظر، نافرمانی غیرمستقیم مشروع نبوده و نافرمانی مدنی منحصر در گونه مستقیم آن خواهد بود.

۲-۲-۳-۲. اگر بین دو قسم نافرمانی تفاوت در کارایی وجود داشته باشد، در این صورت حکم مسئله جواز گزینش هر یک از دو قسم است. توضیح اینکه تفاوت بین نافرمانی مستقیم و غیرمستقیم در فرض بحث خارج از دو حالت زیر نیست: الف. ترجیح، با نافرمانی مستقیم باشد. در این صورت حکم مسئله روشن است و مستند به ادله جواز

خواهد بود و خالی از جهت مبهم است. ب. ترجیح، با نافرمانی غیرمستقیم باشد. در این صورت چون طبعاً ترجیح مذکور به نحوی نیست که بتوان آن را تنها راه «محصل غرض» دانست، لذا آن گونه که پیش تر نیز گذشت جواز نافرمانی غیرمستقیم دشوار خواهد بود.

۵. حکم ثانوی نافرمانی مدنی

مقصود از حکم ثانوی، حکمی است که توسط شارع مقدس برای افعال، نه به لحاظ حالت اولیه و طبیعی بلکه با مدنظر قرار دادن حالات و عوارضی مانند اضطرار، ضرر، اضرار به دیگری، عسر و حرج، تقیه و غیره که ممکن است احیاناً عارض شوند جعل شده است. (هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۵/۵۰۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۰۳-۵۰۷) در این بخش از نوشتار، تلاش بر آن است که حکم فقهی نافرمانی مدنی در صورت عارض شدن عناوین ثانویه بررسی شود. البته نگارنده قصد واکاوی فقهی عناوین ثانویه به نحو مستقل و در نتیجه تخصیص حجم قابل توجهی از پژوهش به آن را ندارد؛ چراکه بحث از آن مجال دیگری می‌طلبد. لذا روش بحث در این قسمت بدین ترتیب است که رابطه تمام عناوین مذکور با نافرمانی مدنی به صورت متمرکز به دلیل اشتراک آن‌ها در نتیجه مورد توجه قرار می‌گیرد؛ توضیح بیشتر آنکه، عناوین ثانویه در این مطلب با یکدیگر مشترک هستند که حکم اولیه را به صورت موقت کنار گذاشته و مکلف را ملزم به عمل کردن موافق مقتضای خود می‌کنند. بنابراین نافرمانی مدنی که در حالت طبیعی و اولیه، دارای حکم جواز است، هنگام عروض عناوینی چون «اختلال نظام»، «ضرر»، «اضرار به غیر» و امثال آن‌ها محکوم به حرمت می‌گردد. اما مسئله شایسته توجه آن است که شاید بتوان ادعا کرد که نافرمانی مدنی، ممکن است در بسیاری از موارد، منطبق با یکی از عناوین ثانویه باشد؛ چراکه سرپیچی از قوانین و مقررات، ممکن است همراه با اختلال در نظم عمومی شود؛ یا اینکه نافرمان مدنی و یا دیگران را متحمل ضررهای مختلف کند. بر این اساس می‌توان وضعیت را طبق مراحل تحقق این گونه توصیف کرد:

مرحله نخست: حکومت با اتخاذ برخی تصمیمات، از معیار عدالت و حق تبعیت نکرده و به حقوق افراد تعدی کرده است. مرحله دوم: نافرمان مدنی پس از طی طرق قانونی و به دست نیاموردن نتیجه مطلوب، قصد سرپیچی از قوانین و مقررات را دارد؛ اما گاهی آن را مقارن با عناوین ثانویه‌ای چون اختلال نظام، ضرر یا اضرار به غیر می‌یابد.

حال پرسش این است که در چنین وضعیتی نافرمانی مدنی چه سرنوشتی پیدا می‌کند و اشخاص آیا امکان بهره‌مندی از این راه مسالمت‌آمیز را برای ابراز اعتراض می‌یابند؟ به نظر می‌رسد حکم به ممنوعیت نافرمانی مدنی به صورت مطلق و به مجرد انطباق عناوین ثانویه، امری است که نتیجه آن، عدم امکان بهره‌مندی از حق مزبور به نحو همیشگی شود و ایجاد فضایی امن برای گسترش یافتن تعدی توسط دولت و عدم امکان احقاق حق توسط ستمدیدگان از راه‌های مسالمت‌آمیز خواهد شد؛ اما از سوی دیگر این پرسش مطرح است که رویگردانی از عناوین ثانویه و ابقاء حکم اولی جواز در محل بحث آیا از محملی شرعی برخوردار است؟ برای رسیدن به پاسخ تفصیلی و دقیق، می‌بایست دو مطلب ذیل مورد توجه قرار داد.

مطلب نخست: می‌بایست روشن شود حکم اولی نافرمانی مدنی (جواز)، جزء کدام یک از دو قسم ذیل است؟ ا. احکام اولیه غیر قابل‌تغییر به واسطه عناوین ثانویه؛ مانند عدالت. ب. احکام اولیه تغییرپذیر به واسطه عناوین ثانویه؛ مانند روزه و بسیاری دیگر از احکام فقهی.

از آنجا که حکم اولی نافرمانی مدنی، مستفاد از ادله سه‌گانه پیشین است و این ادله جزء احکامی هستند که با عروض عنوان ثانوی قابل‌تغییرند، بنابراین نافرمانی مدنی نیز جزء همین قسم به شمار می‌آید و حکم اولی آن با عناوین ثانویه تغییرپذیر است؛ بنابراین در قدم نخست نباید حکم جواز نافرمانی مدنی را امری غیر قابل‌تغییر دانست.

مطلب دوم: توجه به کیفیت حکومت عناوین ثانویه بر ادله احکام اولیه است. به عبارت دیگر می‌بایست به این پرسش پاسخ داده شود که آیا حکومت عناوین ثانویه بر احکام اولیه، حکومتی همیشگی است؟ به عنوان مثال آیا «اختلال نظام» همواره به مثابه مانعی به شمار می‌رود که مانع از فعلیت احکام اولیه می‌شود و حکم ثانوی متناسب با خود را جایگزین حکم اولی موضوع می‌کند؟ یا اینکه وضعیت به نحو دیگری است؟ به نظر می‌رسد پاسخ پرسش مذکور منفی بوده و عناوین ثانویه، تمام العلة برای جریان حکم ثانوی نیستند؛ بلکه آن‌ها را باید جزء علل ناقصه و در حد مقتضی دانست که به فرض عدم مانع، مستلزم کنار رفتن حکم اولی و جانشینی حکم ثانوی می‌شوند. دلیل این سخن در سیره اهل بیت علیهم‌السلام در مقام رویارویی و صف‌آرایی در برابر منحرفین از حق، قابل‌ملاحظه است که با وجود صدق برخی عناوین ثانوی مانند اختلال در نظم و امثال آن، استقرار عدالت و جلوگیری از انحراف را همچنان لازم می‌دانستند.

علاوه بر این توجه به برخی احکام شرعی مانند «جهاد» که طبیعت آن‌ها با عسر، ضرر به نفس و امثال آن آمیخته است، نشان از آن دارد که شارع مقدس، عناوین مذکور را به مثابه عناوینی به شمار نیاورده است که وجود آن‌ها سبب کنار گذاشتن دیگر احکام شود و الا احکام اولی مانند وجوب جهاد را جعل نمی‌کرد. با توجه به گزاره‌های بالا یعنی: «تغییرپذیری حکم اولی نافرمانی مدنی با عروض عناوین ثانویه» و «عدم حکومت عناوین ثانویه بر احکام اولیه به نحو مطلق» این نتیجه حاصل می‌شود که شخص همواره می‌بایست به این مهم توجه نماید که حاصل کسر و انکسار و برآیند مصلحت سنجی وی در مسئله، ترجیح را با کدام یک از دو طرف اعمال حق بر نافرمانی مدنی یا خودداری از آن می‌یابد؛ همان‌گونه که در سیره اهل بیت علیهم‌السلام نیز این‌گونه بوده و گاهی مصلحت غالب را با رویارویی با ستم رواشده در حق خویش و گاهی در خودداری از آن می‌دیدند.

۶. حکم وضعی نافرمانی مدنی

پس از تبیین حکم تکلیفی اولی و ثانوی نافرمانی مدنی در حکومت حقانی، در این بخش از نوشتار به بررسی حکم وضعی آن می‌پردازیم. حکم وضعی عنوانی عام در برابر حکم تکلیفی است که شامل بسیاری از امور جعلی شارع مقدس مانند صحت، بطلان، علیت و ضمان است. (مشکینی اردبیلی، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، ۱۲۲) از میان احکام وضعی مختلف، آنچه در خصوص «نافرمانی مدنی» قابل بحث و بررسی است، حکم وضعی «ضمان» است زیرا نافرمانی مدنی به دلیل ماهیتی که دارد، ممکن است احياناً منجر به تضييع حقوق برخی اشخاص ولو به صورت ناخواسته شود. از این نوع ضمان در اصطلاحات فقهی با عنوان «ضمان قهری» یاد می‌شود که در آن، ذمه شخص نه به سبب تعهد بلکه به اسبابی قهری مانند اتلاف مال اشخاص مشغول می‌شود. (هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۶۸/۵) دلیل این نوع ضمان مستند به قاعده فقهی معروف «مَنْ أْتَلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» است که بدین امر حکم می‌کند: هر کس مال (اعم از عین و منفعت) دیگری را تلف نماید، ضامن آن خواهد بود. (همان، ۴۶/۶) بر اساس قاعده مورد اشاره (قاعده الضمان بالاتلاف) باید گفت که اگر در خلال عمل مزبور، اضرائی به غیر وارد شود، شخص ضامن خواهد بود چه آنکه شخص از لحاظ حکم تکلیفی، مجاز به نافرمانی مدنی باشد چه آنکه مجاز به آن نباشد زیرا عمومیت دلیل ضمان شامل هر دو صورت است.

نتیجه‌گیری

از خلال مطالب نوشتار حاضر این مطالب به دست آمد که «نافرمانی مدنی» ضمن تبیین مفهومی با دیگر مفاهیم فقهی نزدیک مانند بغی، محاربه و افساد فی الأرض، حکمی کاملاً مغایر با آنان نیز دارد و برخلاف آن‌ها دارای حکم اولی جواز است.

در خصوص رابطه آن با احکام ثانویه نیز روشن شد که می‌بایست همواره حاصل مصلحت سنجی را معیار قرار داده و بر اساس آن نسبت به اقدام یا خودداری از نافرمانی مدنی تصمیم‌گیری شود.

از سوی دیگر نیز از لحاظ حکم وضعی بیان گردید که حکم جواز نافرمانی مدنی مانع از حکم به ضمان نافرمانان مدنی در صورت ضایع کردن حقوق دیگران نمی‌شود.



فهرست منابع

١. قرآن كريم
٢. ابوالحمد، عبدالحميد، مباني سياست (جامعه‌شناسي سياسي)، تهران، توس، ١٣٥٣.
٣. ابن جزى الكلبي القوانين الفقهية، بيروت، دار ابن حزم، بي‌تا.
٤. ابن عابدين، محمدامين ابن عمر (حاشية ابن عابدين (رد المحتار على الدر المختار)، مصر، شركة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، ١٩٦٦ م.
٥. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤٤٥ ق.
٦. خراساني، محمد كاظم بن حسين، كفاية الأصول، مشكيني اردبيلي، ابوالحسن، قم، لقمان، ١٤١٣ ق.
٧. اكبرى، مينا، امكان يا امتناع حق نافرماني مدني در حقوق اساسي جمهوري اسلامي ايران، قم، دانشگاه تهران (دانشكدهگان فارابي)، ١٣٩٧.
٨. البهوتي الحنبلي، منصور بن يونس بن صلاح الدين ابن حسن بن إدريس، كشاف القناع عن متن الإقناع، لبنان، دار الكتب العلمية، ١٠٥١ ق.
٩. الجوارنة، إبراهيم محمد، علي فايز أحمد القادري، «العصيان المدني - دراسة فقهية قانونية معاصرة»، المجلة الأردنية في الدراسات الإسلامية، ٢٠١٥ (٢)، ١٢.
١٠. الطوسي، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧.
١١. ———، الخلاف، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧ ق.
١٢. الفراهيدي، خليل بن احمد، العين، قم، موسسه انتشارات هجرت، ١٤٠٩ ق.
١٣. القادري، علي فايز احمد، العصيان المدني، دراسة قانونية فقهية معاصرة، رسالة ماجستير، الأردن، جامعة اليرموك، كلية الشريعة و الدراسات الإسلامية، قسم الفقه و الأصول، ٢٠١٢ م.
١٤. القحطاني، أسامة بن سعيد، علي بن عبد العزيز بن أحمد الخضير، ظافر بن حسن العمري، فيصل بن محمد الوعلان، فهد بن صالح بن محمد اللحيان، صالح بن عبيد الحربي، صالح بن ناعم العمري، عزيز بن فرحان بن محمد الحبلاني العنزي، محمد بن معيض آل دواس الشهراني، عبد الله بن سعد بن عبد العزيز المحارب، عادل بن محمد العبيسي، موسوعة الإجماع في الفقه الإسلامي، الرياض، دار الفضيلة للنشر و التوزيع، ٢٠١٢ م.
١٥. القرافي، ابوالعباس شهاب الدين أحمد بن إدريس بن عبد الرحمن المالكي، الذخيرة، بيروت، دار الغرب الإسلامي، ١٩٩٤ م.
١٦. القرطبي، ابو عمر يوسف بن عبد الله، الاستذكار، بيروت، دار الكتب العلمية، ٢٠٠٠ م.
١٧. الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد، الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي، لبنان، دار الكتب العلمية، ١٩٩٩ م.
١٨. النووي، أبوزكريا محيي الدين يحيى بن شرف، روضة الطالبين و عمدة المفتين، الطبعة الثالثة، بيروت، المكتب الإسلامي، ١٩٩١ م.
١٩. انصاري، محمد علي، الموسوعة الفقهية الميسرة و يليها الملحق الاصولي، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٨ ق.

۲۰. انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الأصول، الطبعة التاسعة، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، قم، مجمع الفكر الإسلامي، ۱۴۲۸ ق.
۲۱. ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الأحکام، قم، دار الفقه للطباعة و النشر، ۱۴۲۸ ق.
۲۲. بن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. تقی پور، علیرضا، فاطمه متقی، واکنش کیفی در برابر نافرمانی مدنی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۹۷ (۲۴)، ۷.
۲۴. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ ق.
۲۵. حسینی، محمد، الدلیل الفقهی، دمشق، مرکز ابن ادريس الحلی للدراسات الفقہیة، ۲۰۰۷ م.
۲۶. حلّی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. دوگان، ماتیه، «سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد سیاسی»، پرویز پیران (مترجم)، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۳۷۸ (۱۰)، ۹۷-۹۸.
۲۸. رونالد دورکین، «نافرمانی مدنی»، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، راسخ، محمد، تهران، نی، ۱۳۹۸.
۲۹. رالز، جان، نظریة عدالت، سروریان، سید محمد کمال و بحرانی، مرتضی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.
۳۰. الزبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۳۱. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم، مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۷.
۳۳. مشکینی اردبیلی، علی، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۴.
۳۴. -----، مصطلحات الفقه و معظم عناوینہ الموضوعیة، ج ۱، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷.
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهیة هامة، قم، مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام)، ۱۳۸۰.
۳۶. -----، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴.
۳۷. مهدی فر، محمد، اکبری، مینا، توکلی، فاطمه، نافرمانی مدنی، قم، مکتب اندیشه، ۱۴۰۰.
۳۸. نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۲.
۳۹. هاشمی شاهرودی، محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، مرکز پژوهش های فارسی غدیر، ۱۳۹۲.
۴۰. -----، مقالات فقهیة، بیروت، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامية، ۱۴۱۷ ق.
۴۱. -----، موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، قم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۳۲ ق.
42. Dworkin, Ronald, A matter of Principle, Clarendon, Oxford, 1986.
43. Falcony Tella, Maria Jose, Civil Disobedience and Test Case, Ratio Juris, 2004.
44. Haniff Hassan, Muhammad, Civil disobedience in Islam: a contemporary debate, Palgrave Macmillan, 2017.
45. Rawls, John, A Theory of Justice, Massachusetts, The Belknap Press of Harvard University Press Cambridge, 1999.
46. Milligan, Tony, Civil disobedience: protest, justification and the law, New York, Bloomsbury Academic, 2013.